

آخرین آغاز

مجموعه شعر

پرویز خائفی

انتشارات روشن مهر

تهران، ۱۳۸۴

خائفی، پرویز، ۱۳۱۵-	
آخرین آغاز / پرویز خائفی. - تهران: روشن مهر، ۱۳۸۴.	
ISBN: 964-93900-6-5	
۲۳۰ ص.	
۱. شعر فارسی. قرن ۱۴. الف. عنوان.	
۸۶۱/۶۲	PIR
خ ۲۹۹ آ	۸۰۴۰
۱۳۸۳	۹۳ الف /
۴۰۷۴۴ - ۸۳ م	۱۳۸۳

آخرین آغاز

- مجموعه شعر: پرویز خائفی
- ناشر: روشن مهر
- حروفچینی و صفحه آرایی: حروفچینی هُما (امید سیدکاظمی)
- لیتوگرافی: نوید
- چاپ: کاج
- صحافی: یکتا
- چاپ اول: بهار ۱۳۸۴
- تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
- نشانی: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات تلفن: ۸۷۹۴۲۱۸-۱۹
- قیمت: ۱۹۵۰ تومان
- شابک: ۹۶۴-۹۳۹۰۰-۶-۵
- ISBN: 964-93900-6-5
- حق چاپ و نشر محفوظ است

فهرست

۵۲.....	در حریق عطر	۵.....	پیرانه سخن
۵۴.....	کنار لحظه‌های عصر...	۸.....	سلام! تنهایی
۵۶.....	کنار لحظه‌های عمر...	۹.....	تازیانه باد
۵۸.....	آنجا کجاست؟	۱۱.....	سفر
۶۰.....	کلنگی بردار و...	۱۳.....	پا در رکاب...؟
۶۱.....	اعتراف	۱۵.....	در باغ روزگار
۶۴.....	دریاب...!	۱۶.....	شب و شاخه
۶۶.....	با یک چراغ...	۱۷.....	پنجره
۶۷.....	فاصله‌های با هم	۱۸.....	در خواب لحظه‌ها
۶۹.....	آن تکیده‌مرد	۲۰.....	سفر شعر
۷۲.....	تمامیت برومندی	۲۳.....	پند پیر
۷۴.....	مردی از هرگز	۲۴.....	شکفت، شکست!
۷۶.....	رهایی	۲۵.....	یک شاخه شعله بردار
۷۷.....	خطی از عبور...	۲۷.....	با روزگاران، دریغا!
۷۹.....	در اختفای آستین	۲۹.....	در اعماق شب
۸۱.....	در شهر ازدحام	۳۳.....	شعر خرامان
۸۲.....	باور بدرو	۳۵.....	تاریخ روزگارم و...
۸۴.....	دستاویز	۳۷.....	تجربه - ت، ج، ر، ب، ه
۸۵.....	با سایه‌ام	۳۹.....	و شگفتا
۸۷.....	او خود یگانه بود	۴۰.....	غزل، غزل همه شیراز
۹۱.....	خطی به یادگار	۴۲.....	شکفتن
۹۴.....	در یقین و اوهام	۴۴.....	ناز برازنده
۹۷.....	دوباره، شعر	۴۶.....	دریغ از مهربانی‌ها!
۱۰۰.....	در برگ‌ریز جاده پاییز	۴۸.....	شکسته ایستاده‌ام
۱۰۱.....	کنار چشم تو...	۵۰.....	نوشت عطر

۱۷۰.....	به شاخه باد.....	۱۰۳.....	در استعاره‌های مجسم.....
۱۷۲.....	شگفت!.....	۱۰۵.....	دامان عمر من.....
۱۷۴.....	بی تو، با تو!.....	۱۰۷.....	هان ای بزرگمرد.....
۱۷۶.....	خواب شیرین.....	۱۰۹.....	آن تابناک‌نام.....
۱۷۷.....	بازگونه تاریخ.....	۱۱۱.....	بغض پریشان.....
۱۸۰.....	فراز همه افلاک.....	۱۱۳.....	با لحظه‌ها، شکوه شکفتن.....
۱۸۱.....	مرگ سواره می‌رسد.....	۱۱۵.....	یک گل‌دان، باغ!.....
۱۸۳.....	گام، نمره می‌زند.....	۱۱۶.....	خیابان کودکی.....
۱۸۵.....	من، مهربان‌ترین... ..	۱۱۸.....	پرواز را... ..
۱۸۷.....	آشنا.....	۱۲۰.....	کنار این همه تنهایی.....
۱۸۹.....	میثاق.....	۱۲۲.....	مرا مژده آموخت... ..
۱۹۱.....	شیدایی دیگر... ..	۱۲۶.....	شیراز.....
۱۹۳.....	تنهایی.....	۱۲۹.....	شیراز.....
۱۹۴.....	در کوچه‌های عیاری.....	۱۳۰.....	یک شاخه رنگ پاییز.....
۱۹۶.....	پایان قصه آمد و... ..	۱۳۱.....	تنهایی، رهایی.....
۱۹۸.....	باور.....	۱۳۳.....	پیرانه.....
۲۰۰.....	بیگانه‌ایم و همسفر.....	۱۳۴.....	انسان، درخت... ..
۲۰۲.....	تو را از آینه پرسیدم.....	۱۳۶.....	نام.....
۲۰۴.....	جای پای فصلها.....	۱۳۷.....	آینه‌ام، شکسته.....
۲۰۵.....	تندیس ناز.....	۱۳۹.....	تا آرزوی سبز شدن با هم.....
۲۰۷.....	داغ باد.....	۱۴۰.....	کلید.....
۲۰۹.....	باباکوهی.....	۱۴۲.....	تابستان.....
۲۱۲.....	با تکیه‌گاه باد.....	۱۴۴.....	من، نیز.....
۲۱۴.....	خواب بیداری.....	۱۴۷.....	زخمی شیطانی‌ام.....
۲۱۵.....	به قاب پنجره.....	۱۴۹.....	سوار گل.....
۲۱۷.....	چند شعر کوتاه.....	۱۵۱.....	با حافظ.....
۲۲۱.....	امروز.....	۱۵۳.....	به سایه آتش.....
۲۲۲.....	شاید.....	۱۵۵.....	غبار رنگ.....
۲۲۳.....	تا دوردست دور.....	۱۵۶.....	حریق عطربهار.....
۲۲۴.....	در شیب سبز.....	۱۵۷.....	عهد تو، خطای من.....
۲۲۵.....	ابر، باد.....	۱۵۹.....	درنگ و شرنگ.....
۲۲۶.....	غریبه، عمر... ..	۱۶۱.....	این سبز قبا همان بهار است.....
۲۲۷.....	مباد و باد... ..	۱۶۴.....	حریف پنهان.....
۲۲۸.....	در شب کلاغ.....	۱۶۶.....	کنار صبح.....
۲۲۹.....	شب‌نم بر ارغوانی گل.....	۱۶۸.....	از برگ گل.....

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند
نکته‌ها هست، بسی محرم اسرار کجاست؟
حافظ

پیرانه سخن

چند سال پیش در سرآغاز مجموعه گزیده پنج کتاب در یک کتاب نوشتم: «شعر در هر شکل بیانی و شیوهٔ زبانی و موقعیت زمانی اگر عامل تداعی احساس بود و آشوبی در روح و ذهن آدمی برانگیخت همیشه شعر است». با پذیرش این باور به یقین می‌گویم که من هرگز خرقهٔ مرقع شاعری بر تن نکرده‌ام تا «شاعر» شدم، بلکه از دیرگاهان که به سالهای نوجوانی بازمی‌گردد حسی غریب و باز یافت عنصری ناشناخته و مانوس لحظات دبستگی‌ام را به جهتی سمت و سو داد که گویا رویش آغازین شعر بود. پس فروتنانه اما بی‌پرده و صریح باید گفت؛ شعر میراثی طبیعی و فطری بود که عنایت ایزد بزرگ چونان ودیعه‌ای عظیم به من سپرد و حیات پرورش این نهال غیر از کیفیت معنوی محیط خانوادگی، تورق و تأمل در گنجینهٔ کتابهایی بود که امکان دسترسی آسان به آنها به سهولت فراهم آمده بود.

به هر تقدیر اینک که اندک زمانی تا هفتادسالگی باقی نمانده است، اگرچه فرسودگیهای ناگزیر گشتِ عمر را گریزی نیست ضروری است سپاس گویم آرامشی فراهم آمده از وجود عزیزان دلبندی که خانه و خاطر را به مهر می‌آرایند و سامان آسودگی من‌اند و شعرم را قدر می‌شناسند و خلوتی شایسته آفرینش می‌آفرینند و من نیز گهگاه از عهدهٔ آن برمی‌ایم که نامشان را زینت‌آرای کار هنری‌ام کنم. نامشان چنان برای من عظیم و عزیز است که ماندگاری شعرم را در سایهٔ ماندگاری نام آنان می‌اندیشم و دل خوش می‌دارم. همیشه گفته‌ام و باز نوشته‌ام که شعر به مقدمه نیاز ندارد، اما در مورد این کتاب به چند جهت سخنی ضرورت دارد که می‌کوشم به درازا نکشد.

۱. نام کتاب تفسیری کوتاه لازم دارد؛ از آن‌رو از دو واژهٔ متضاد بهره گرفته‌ام که گرچه هر لحظه ممکن است آخرین روز عمر آدمی باشد، ولی آن کس که گام در عرصهٔ هنر گذاشت تا واپسین دم نباید فراموش کند که ندیده و نشناخته‌ها و زوایای نامکشوف زندگی هرگز پایانه‌ای ندارد و امکان دستیابی به چشم‌اندازهای تازه و بدیع، به ویژه آن که

می‌جوید و می‌جوید همیشگی است. پس هر روز انسان می‌تواند آغازی نو و گامی دوباره در کل هستی و کائنات باشد.

۲. این کتاب نهمین مجموعه شعرهای من است. حصار نخستین مجموعه شعرم در سال ۱۳۴۲ انتشار یافت. کم و بیش نزدیک به پنجاه سال از آن روزها می‌گذرد؛ زمان تأثیرپذیریها گذشته است دستیابی به مرحله‌ای که شعر با مهر قالب هنری بدون ذکر نام صاحب آن شناخته شود مرتبه‌ای بزرگ برای ره‌پوی راه هنر است و من خود، به چنین دریافتی رسیده‌ام و باور مخاطبان و خوانندگان شعرم نیز چنین است و این کامیابی وقتی مطلوب است که نوعی فطرت‌زبانی باشد و ظرف و مظروف، توأمان تشکّل و تشخیص همگون داشته باشند.

۳. شعرهای این کتاب به تقریب در دو قالب است: نخست انواع قالبهایی که شامل شعرهای نیمایی، شکسته، بی‌وزن و آزاد و نظایر آنها نامیده می‌شود. دوم قالب معهود و مطبوع غزل که هنوز مقبول و مطلوب جامعه فارسی‌زبان و دبایخته شعر است. غزل هم در این زمانه خود شاخه‌هایی تازه یافته است که بی‌تردید ماندگاری نوعی از آن یا شیوه متنوع آن گذشت زمان می‌خواهد. درباره غزل من، حرف بسیار است و اصل بر این بوده است که بی‌آنکه تقلیدی ناموفق و عاجزانه از سخن سترگ حافظ باشد از استخوان‌بندی استوار شیوه کار او بهره جویم و گزینش این معیار هرگز پرده بر نگرشها و چشم‌اندازهای امروز زمانه نباشد و گمراهی زاییده تقلید، چنان‌که نمونه‌های امروزی و تاریخی دارد، نتیجه کاری عبث نشود. گفتنی است که در دفتر «هستی» دوست فرزانه و صاحب‌نظر، عزیز دیگری اشاره کرده بود در نقد کتاب یاد و یاد که زبان غزل گوینده گاه چنان به شیوه بیانی حافظ نزدیک می‌شود که تقابل و تشابهی غیر قابل انکار است و این ثمره آنس مستمر و دیرپای من با غزل آن بزرگوار است که خود برآمده از تلمذ و مصاحبت پدری بصیر و دل‌آگاه و حافظ‌شناس بوده است.

۴. ضرورت این سخن هم‌چنان ذهنم را وسوسه می‌کند که آنچه باز و شاید به تأکید و تکرار گفتنی است این است که هرگز به قصد شعرسازی، غزل‌سرایی سپیدی کاغذ را به سیاهی قلم نیالوده‌ام و هرگز خلوتی بی‌اغیار و ساعتی خاص نجسته‌ام تا دست ستون چانه کنم و به تناسبی خود فریبنده و مجهول مثلاً در حیطه غزل با گونه‌ای دیگر به ساختار واژگانی بپردازم که شاید به حوزه شعر راه یابد! بلکه در لحظاتی به شعور شعری حس بخشیده‌ام که محرکی کوچک عامل واکنشی ناخودآگاه و درونی بوده که به صراحت می‌گویم بی‌آنکه الهام و اعجاز باشد، آشوبی روحی و کششی ناشناخته واژگانی را به نهانگاه درون کشانده که به پروازی بیرونی تبدیل شده و تشکّل شعری یافته است.

۵. نکته‌ای که از روزهای شکل‌پذیری شعرم در چهارچوبی مأنوس و آشنا برای مخاطبان شعرم گفتمی است، این است که هرگز هیاهوی فراز و نشیبهای معمول و مرسوم مطبوعات و رسانه‌ها و بستگیها و ناهم‌بستگیها مسیر زبان شعری را دستخوش خوش‌آمد بازار نکرده و به طمع شهرت یا حفظ شهرت خلعت شیب را به تشریف شیب آلوده نکرده‌ام و در این کار گرچه از ناسازگاری روزگار ضربه نیز دیده‌ام، اما اصل اصالت کاری بوده است که بی‌تردید مقبول تعقل خود و یاران صاحب‌نظر و دوراندیش هم بوده است. کوتاه‌سخن آن که با قبول این واقعیت که با فقدان معیار، شعر امروز ما دچار بیماری کمبود دانش و مطالعه است. گرچه قلمی و کاغذی و روزنامه‌ای کافی است که شعر به بازار عرضه شود، اما بخردانه باید گفت نه، چنین نیست. لازم است جای پای رهنوردان را شناخت. کج‌راهه‌ها از طریق راستین بازیافت و از همه مهم‌تر به فطرت و طبیعت وجودی خود نیز اندیشید و به ارزیابی نشست و قلم برگرفت و شعر نوشت.

۷. دیدار خانم مریم روشن فرزانه هنرمند مدیر انتشارات روشن مهر برای من فرصتی بسیار عزیز و مغتنم بود در این موقعیت توصیف ارزش او سجایای انسانی و احترام‌برانگیز ایشان احتمالاً شاید به تعارفات مرسوم تعبیر شود. یکی از عوامل این دیدار و آشنایی، ایرج زبردست رباعی‌سرای یگانه زمانه ما بود. درباره او آنچه باید بگویم گفته‌ام و گفته‌اند در اینجا جز آن که زحمات پاکدلانه او را سپاس گویم سخنی نخواهم گفت. اعتبار شعر او به جای خود، ولی انسانیتش جایگاهی شایسته در جامعه امروز ما دارد. سخت دوستش می‌دارم و خود می‌داند امیدوارم کتاب ارزش آن را داشته باشد که عظمت آن همه تلاش و مهربانی خالصانه این عزیزان را پاسخگو باشد.

در پایان جا دارد از دوست عزیز و قدیم و ندیم صدرا ذوالریاستین غزل‌سرای صاحب‌نام این شهر و دیار برادرانه شاکر و قدردان باشم که یاری غمخوار برای من و زندگی من بوده است ابراز علاقه دیگر عزیزان هنرمند و هنردوست که هر یک در معیار امکانات خود در این راه مرا شرمنده محبت‌های خویش کرده‌اند با هیچ کلامی پاسخی درخور نتوانم. آنچه ناگفته مانده نتیجه عارضه فراموشی و پیرانگی است و امید که بر من بینش‌ایند.

[شیراز]

اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۴